

بسم الله الرحمن الرحيم

نویسنده: محمد جواد امری

عنوان طرح: جان فدا (نسخه دوم)

خلاصه داستان (یک خطی):

محمدرضا رزمنده سابق، معتقد و باهوش، با فداکاری، پاشا را که مانع دور زدن تحریم ها شده از میان برداشته و از فلج شدن اقتصاد کشور جلوگیری میکند و در آخر خود شهید میشود.

خلاصه داستان (پنج خطی):

محمدرضا که در دوران جنگ به دلیل تحریم تجهیزات پیشگیری از استنشاق گاز خردل و قطعات پدافند هوایی، دختر خردسال و هم روستایی هایش را در سومار از دست می دهد مصمم میشود با ورود به بخش آمد و پشتیبانی وزارت دفاع ملی اقلام مورد نیاز کشور را از سراسر دنیا تهیه کند و تحریم های آفندی و پدافندی را خنثی کرده و تحریم ها را از میان بردارد. او حالا با گذشت سی سال از پایان جنگ به صورت مخفیانه، مشغول دور زدن تحریم های نفتی و پالایشگاهی برای کشور است که متوجه می شود هلدینگ بین المللی پاشا به ریاست فردی به نام بیوک پاشا، به نفع خزانه داری آمریکا، با جاسوسی از شبکه ی ضد تحریمی او در سراسر دنیا، در امر خنثی سازی تحریم، اخلال ایجاد می کند پس تصمیم میگیرد با فداکاری به باند پاشا نفوذ کند و او را از میان بردارد. محمدرضا در آخر با رساندن مدارک خیانت پاشا به بازپرس پرونده، او را به دست قانون میسپارد اما خود توسط باند پاشا ترور و شهید میشود.

خلاصه طرح: (یک صفحه ای)

محمدرضا رزمنده ۲۶ ساله ای است که در اوایل جنگ وقتی در خط مقدم جبهه می جنگد خانواده و هم روستایی هایش به دلیل استنشاق گاز خردل که در قالب بمب هایی بر روی روستایشان ریخته می شود کشته و شهید می شوند محمد رضا که در خط مقدم است به سرعت خود را به بالای سر جنازه های کودکان و زنان روستای خود در منطقه سومار می رساند و به ناگاه کودک خردسال خود را در میان کشته ها می یابد. محمدرضا کمبود تجهیزات مقابله با گاز خردل را در کنار خاموش بودن سامانه پدافند غرب کشور به دلیل کمبود برد های الکترونیک پیشرفته از عوامل دخیل در مرگ دختر و هم روستایی هایش می داند؛ او گمان می کند تا زمانی که پشت خطوط جنگ در امنیت نباشد دفاع در خط مقدم کارآمد نخواهد بود، پس تصمیم می گیرد به سراغ سرهنگی برود که سال گذشته به او پیشنهاد همکاری در بخش آمد و پشتیبانی وزارت جنگ را داده بود تا آنچه خط مقدم و پشت خط نیاز دارد را بوسیله شکستن دیواره های تحریم، از سراسر دنیا تهیه کرده در اختیار همزمان و مردمانش قرار دهد.

حالا قریب به ۳۰ سال از پایان جنگ می گذرد محمدرضا در این سال ها تبدیل به یکی از بزرگترین و قدرتمندترین فعالان اقتصادی در جنوب کشور شده است او به صورت کاملاً مخفیانه، با ایجاد مشاغل کوچک در شهرها و روستاهای مرزی جنوب برای مردمان آسیب دیده از جنگ تحمیلی اشتغال ایجاد می کند او تلاش دارد در انتظار دیده نشود، تا هدف اصلی اش بر ملا نشود زیرا هیچکس نمی داند محمدرضا هنوز هم که هنوز است در حال مقابله با تحریم ها می باشد این بار نه تحریم های نظامی، بلکه تحریم های مربوط به صادرات نفت و تحریم های مرتبط با تجهیزات پیشرفته پالایشگاهی، او همچون مردی در سایه، شبکه ای از افراد و پرسنل را در داخل و خارج از کشور هدایت می کند اما ردی از خود به جای نمی گذارد. او شبکه ای از بنادر کارکنان و شرکت هایی را ایجاد کرده تا راه تنفس تجارت ایران را تضمین کند اما مدتی است مشکل بزرگی راه او را سد کرده است، در شش ماه گذشته دو

محموله بزرگ نفتی همراه با یک کشتی حاوی ۱۵۰ میلیون دلار تجهیزات پیشرفته حفاری ، با حکم خزانه‌داری آمریکا شناسایی و توقیف شده است محمدرضا تلاش می‌کند رد پای ستون پنجم آمریکا را کشف کند تا مانع تکرار این اتفاق بشود . او به صورت مخفیانه رابط‌ها و کارکنان خود را در بنادر کلمبیا ، شیلی و لیبریا مورد رصد قرار می‌دهد و متوجه وجود رد پای از هلدینگ بین المللی پاشا در این قضیه می‌شود . محمدرضا با کمک غفور سادات حسینی بازپرس کهنه کار قوه قضاییه که از دوران جنگ با او رفاقت نزدیکی داشته ، تلاش می‌کند مدرکی مبنی بر همکاری پاشا با خزانه‌داری آمریکا پیدا کند این دو نفر به این نتیجه می‌رسند که تنها راه آن است که محمدرضا به پاشا نزدیک شده تا بتواند حرکات او را از نزدیک ارزیابی و مدارکی را علیه او جمع آوری کند . حالا محمدرضا چند ماهی می‌شود که پلیمرهای صنعتی هلدینگ پاشا را تامین می‌کند او در این مدت تلاش‌های بسیاری انجام می‌دهد تا اعتماد پاشا را به خود جلب کند . غفور سادات حسینی نیز در این مدت تلاش می‌کند با اختیاراتی که دارد رابط‌های پاشا را شناسایی کرده تا مدرکی علیه او پیدا کند ، غفور در هماهنگی کامل با محمدرضا افراد نزدیک به پاشا را زیر نظر دارند مکالمات آنها را شنود می‌کند و واریزی‌ها و پرداخت‌های هلدینگ را بررسی می‌کند . در همین حین بازپرس جوان انقلابی باهوش و شجاعی به نام فریدالدین مشغول بررسی فسادهای یکی از شرکت‌هایی است که بیشترین مرادده را با هلدینگ پاشا دارد فریدالدین از روابط تجاری نزدیک محمدرضا با پاشا آگاه میشود و گمان می‌کند محمدرضا نیز شریک جرم پاشاست او از گذشته درخشان محمدرضا با خبر می‌شود ، فریدالدین اسناد ، نامه نگاری‌ها و مکاتبات سری دوران جنگ محمد رضا را می‌خواند و با دوست صمیمی او در دوران جنگ گفتگو می‌کند

فریدالدین بارها تلاش می‌کند تا محمدرضا را وادار به همکاری کند در همین حین نیز محمدرضا تلاش می‌کند تا موقعیتش به عنوان نفوذی در دستگاه پاشا لو نرود او تهمت‌ها و قضاوت‌های نابجای فریدالدین را به جان می‌خرد تا هدف خود که همان از میان برداشتن ستون پنجم خزانه‌داری آمریکا است مورد خدشه واقع نشود بیوک پاشا بوسیله جاسوسی که در محل کار غفور سادات حسینی دارد متوجه می‌شود غفور با اقداماتش ضربات جبران ناپذیری به کمپانیش وارد کرده و زنده بودن او خطرات بیشتری برایش دارد پس تصمیم می‌گیرد او را ترور کند ، ترور موفقیت آمیز است سادات حسینی شهید می‌شود . فریدالدین تقریباً اطمینان دارد ترور سادات حسینی به دستور و با هماهنگی کامل محمدرضا و پاشا رخ داده است ، کاسه صبر او لبریز میشود و احساس می‌کند اوضاع از کنترل خارج شده است

فریدالدین در گرگ و میش صبح وقتی در هوای بارانی از دفتر کار خود خارج می‌شود به ناگاه در آن طرف خیابان محمدرضا را می‌بیند که بدون چتر خیره به او نگاه می‌کند ، محمدرضا به سراغ فریدالدین می‌آید و اینجاست که مخاطب همراه با فریدالدین شوکه شده و متوجه میشوند که محمدرضا آدم بدی نیست محمدرضا تمام حقیقت را برای فریدالدین بازگو می‌کند ، محمدرضا افسوس بسیار می‌خورد زیرا با آنکه از دستور ترور غفور آگاه شده اما نتوانسته جلوی آن را بگیرد ، فریدالدین [همراه با مخاطبین فیلم] متوجه می‌شوند که محمدرضا ، مرد در سایه‌ای است که دهه‌هاست تلاش می‌کند شریان‌های حیاتی اقتصاد کشور از حرکت باز نایستد ؛ در واقع محمدرضا به صورت محرمانه ، شبکه را هدایت می‌کند تا تجارت دریایی و مبادلات مالی ایران در دوران تحریم خنثی بشود . محمدرضا از فریدالدین می‌خواهد که با وجود خطرات و حتی احتمال ترور ، جایگزین غفور سادات حسینی بشود و فریدالدین که تا چندی قبل محمدرضا را بزرگترین دشمن خود می‌دانست حالا که از صحت ادعا های او مطمئن شده موافقت می‌کند در این مسیر او را همراهی کند حتی به قیمت خطراتی که ممکن است با آن روبرو شود .

محمدرضا تلاش می‌کند تمام اطلاعاتی که در این مدت جمع آوری کرده و همچنین رد پای جدید از جاسوسی پاشا برای خزانه‌داری آمریکا را از هلدینگ خارج کند . محمدرضا میداند ارتباط گرفتن با فریدالدین احتمال لو رفتنش را افزایش میدهد زیرا او حدس می‌زند که فریدالدین تحت نظارت باند پاشاست اما از طرفی میداند زمان بر علیه اوست و باید هرچه سریع تر مدارک را به بازپرس جوان برساند .

در آخر او اطلاعات را به دست فریدالدین می‌رساند تا او با اختیارات قانونی که دارد پاشا و افرادش را در برابر قانون پاسخگو کند ، حدس محمدرضا درست بود ، پاشا متوجه ارتباط این دو نفر میشود و قبل از فرار دستور از میان برداشتن محمدرضا را میدهد

پاشا متوجه میشوند محمدرضایی که ماه ها در کنار او بوده همان کسی است که خود سال ها به دنبال او بوده ، تا اطلاعاتش را به امریکائی ها بدهد

ترور موفقیت آمیز است ، او شهید میشود .

محمدرضا خطر را به جان میخرد تا ستون پنجم دشمن در داخل خاک ایران را به سزای عملشان برساند ، حالا فریدالدین جوان و انقلابی خود را مسئول می‌داند تا نگذارد خون سادات حسینی و محمدرضا و همه آنان که برای آبادانی وطن فداکاری کرده‌اند به ناحق تلف شود ، فریدالدین به بهترین نحو شبکه پاشا را در داخل کشور نابود میکند و او را قبل از فرار به میز محاکمه میکشاند .